

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی علوم انسانی
ایران‌شناسی

- تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی / ایرج افشار
- گفتگو با دکتر شهریار عدل / سه‌لعلی مددی
- تحقیق دربارهٔ پژوهشگران معاصر ایران / هوشنگ اتحاد
- مجلهٔ شرق‌شناسی ترکیه / هاشم بناپور

۶۷۸ - پژوهش‌های ایران شناختی

نام مجله مطالعات ایرانی به زبان آلمانی (ولی به مدیریت دانشمندی ایرانی) است. مقدمه گویای دلپذیر آن به قلم دکتر امید طبیب‌زاده (زبان شناس) حکایت دارد ازین که نامبرده در پایه‌گذاری این مجله دستی داشته و نفسی زده است. خداوند او را یار باشد.

مرکز نشر دانشگاهی با ایجاد این مجله و پیش از آن مجله «ایران باستان» که در شماره پیش یادی از آن شد) نشریه استوار دیگری را در زمینه ایرانشناسی به عالم تحقیق عرضه کرد. با نشر مجله لقمان که به زبان فرانسه است و این نشریه جدید صفحات سه نشریه ایرانی را در اختیار ایرانشناسان آلمانی و فرانسوی قرار می‌دهد.

ایران‌شناسی ما چندین سال به زاویه خمود در افتاد. اکنون این کارها شاید دلالت زیاد دارد از این که باید در راه ایرانشناسی خرجهای مفید و به جا کرد. به هر حال جای خوشوقتی است که مراکز رسمی به ضرورت این مقوله متوجه شده‌اند و به توسعه آن علاقه‌مندی نشان می‌دهند. بیگمان ایران‌شناسی می‌باید بماند و بتراود، ورنه عرب‌شناسی و ترک‌شناسی چها که نخواهند کرد. ایرانشناسی قلمروی نیست که به امیال فردی و موقتی بستگی داشته باشد.

در این مجله تازه مقالات ایرانشناسان آلمانی و ایرانیانی که به آلمانی می‌نویسند به چاپ خواهد رسید. همچنین نقدهای کتابهای مربوط به ایران در آن درج می‌شود. در این شماره هفت



پژوهشهای ایران‌شناختی

مجله مطالعات ایرانی به زبان آلمانی

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی

به سرپرستی دکتر نصرالله پورجوادی

سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۱

هر شش ماه یکبار منتشر می‌شود.

سردبیر: دکتر امید طیب‌زاده (دانشگاه بوعلی سینا)

مقاله و دو نقد کتاب درج شده است. شاید از تکالیف این مجله بیشتر آن باشد که انتشارات ایرانی را به جهان ایرانشناسی معرفی کند.

برای آنکه ایرانیان و دیگر زبانان هم از مندرجات آن آگاه شوند چکیده مقالات به زبانهای فارسی و انگلیسی در آن آمده است.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در هر یک از شماره‌ها سرگذشت یکی از بزرگان در گذشته ایرانشناسی که آلمانی زبان بوده است با فهرست نوشته‌های مهم آنان به چاپ برسد.

۶۷۹- برای تاریخ قزوین

میان نسخه‌های ارائه شده به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی نسخه‌ای از کامل الصنانه (در طب) مورخ ۱۰۶۱ دیدم که یادداشت وقف آن از جانب ملا خلیل قزوینی (متوفی در ۱۰۸۹) را یادداشت کردم:

«قد دخل فی ملکی فوقته علی الطلبة المحصلین فی مدرستی المسمی بالاخوند الواقعة فی محلة بن درخت القزوین و قبضه تولیتاً و انا العبد الجانی» (مهر مربع خلیل بن الغازی).

۶۸۰- بانوان متن‌شناس

شماره ۱۵ «میراث مکتوب» رها که ورق می‌زدم متوجه شدم از میان هجده محقق که درین

شماره نوشته‌هایی از آنها دربارهٔ متون فارسی و عربی و منابع‌شناسی چاپ شده است شش نفر از بانوانند و همه جوان.

روزی که دکتر فاطمه سیاح به استادی ادبیات در دانشگاه تهران راه یافت و دربارهٔ فردوسی و شاعران فارسی سرای سخن می‌گفت دهانها باز مانده بود و جای حیرت شده بود. پس از آن دکتر شمس الملوک مصاحب و چندی پس از و دکتر زهرا کیا (خانلری) و دکتر قمر آریان و جمعی دیگر با اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ ادبیات فارسی به خوبی نشان دادند که بانوی ایرانی به همگامی مردان، شایستگی ورود در مباحث ادبی و تحقیقات ایران‌شناسی دارد. به دنبال آنان در رشتهٔ تاریخ (هما ناطق، شیرین بیانی، منصورهٔ اتحادیه)، در رشتهٔ تاریخ هنر و باستان‌شناسی (نوشین نفیسی، سیمین دانشور، منیژهٔ بیانی و سوسن بیانی، هایدهٔ لاله) در رشتهٔ زبان‌شناسی و فرهنگ ایران باستان (بدرالزمان قریب، زهرا قریب، ژاله آموزگار، کتایون مزدآپور، نوشین جم‌زاده و زهره زرشناس)، در رشتهٔ کتابداری (نوشین انصاری، پوری سلطانی و دهها شاگرد می‌رز آنها) و افراد متعددی ظهور کرده‌اند و حضور یافته‌اند که اغلب نامشان در مجموعه‌ای که خانم پوران فرخ‌زاد گردآوری کرده آمده است. البته می‌باید نام این جوانانی که متن‌شناس و متن‌یاب و متن چاپ‌کن شده‌اند در چاپ بعدی آن مجموعه حتماً بیاید.

۶۸۱- فتحعلی شاه و افغانها

در خاندان مرحوم صادق نواب یزدی حکمی از فتحعلی شاه دیده شد که دربارهٔ ورود جمعی از افغانه از راه قندهار به نرماشیر کرمان است. چون حاوی اطلاعاتی دربارهٔ رویه و سلیقهٔ آن پادشاه نسبت به افغانهاست درج آن را برای تاریخ روابط میان دو کشور مناسب دانست.

الملک‌الله (طغری) - آنکه عالیجناب رفیع جایگاه دولت و اقبال پناها عزت و اجلال همراها فخامت و جلالت دستگاه، مناعت و نیالت اکتناه اخلاص و ارادت آگاه امیرالاء العظام عباس خان قاجار سردار ولایت کرمان به توجهات شاهانه سرافراز و قرین امتنان بوده‌اند که درین وقت به عرض اقدس رسید که جمعی کثیر از افغانه به همراهی چند نفر از خوانین طایفهٔ مزبور به از قندهار فرار [کرده] و به نرماشیر آمده‌اند. به آن عالیجاه حکم و مقرر می‌شود که شرحی محبت‌آمیز به خوانین ایشان مرقوم و آدم معقولی نیز به نزد ایشان فرستاده و ایشان را نزد خود طلبیده آنچه لازمهٔ محبت و اعانت است دربارهٔ ایشان مبذول و هر گاه جمعیت آنها صد و پنجاه تا دویست نفر یا کمتر بوده باشد تمامی را روانهٔ دربار شوکت مدار و آدمی به همراهی ایشان روانه که در عرض راه کمال محبت به ایشان کرده ایشان را به اردوی کیهان پوی معلی برساند، و چنانچه

جمعیت و آدم ایشان مساوی یکهزار یا یکهزار و پانصد نفر یا بیشتر باشد ایشان را روانه ترشیز [کنند] که در آنجا ملحق به معسکر فرزندی ابراهیم خان و جناب مستطاب شوکت و جلالت انتساب سلاله خاندان عزوعلا محمود میرزا گردند. ان شاء الله تعالی آنچه لازمه مرحمت و عنایت است از طرف قرین الشرف شاهانه درباره ایشان به ظهور خواهد رسید. باید آن عالیجاه کمال محبت و اعانت درباره ایشان به عمل آورده به طریق مقرر معمول دارد و توجهات شاهانه را شامل احوال و کافل آمال خود دانسته در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ذی قعدة سنة ۱۲۱۴.

۶۸۲- ضرورت ضبط تاریخ و مأخذ مقالات

گردآوری مقاله‌ها و نوشته‌های فضیلت‌پیشین یا آنچه درباره آنان نوشته شده در مجموعه خاص و مستقل از کارهای مفیدست. ولی افسوس که اغلب از ذکر مأخذ و تاریخ نشر نخستین آنها خودداری و غفلت می‌کنند. نتیجه آن شده است که اگر در مقاله‌ای اشاراتی باشد که به زمان تألیف ارتباط پیدا می‌کند خواننده نمی‌تواند بدان پی ببرد. امیدست آقای دهباشی در کارهای مفید خود سرمشق دیگران باشد. چرا توجه به این دقیقه نمی‌کند نمی‌دانم.

طبعاً ذکر مأخذ هر مقاله ضرورت حتمی دارد. چه بسا که از لحاظ ارجاع آیندگان لازم باشد. قطعاً آنها می‌خواهند دریابند که مناسبت نشر فلان مقاله در فلان مجله از چه بابت بوده است.

۴۴

۶۸۳- جواهر اللغة مجدخوافی به صورت نصاب

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، مجموعه‌ای خطی دارد که یکی از اجزاء آن نسخه‌ای است از نصاب مجدخوافی در چهارصد و شصت و هفت بیت. (شماره ۸۷۴۷).

نسخه به خط نسخ خوش است بدون تاریخ و نام کاتب. از قرائن خط و کاغذ برمی‌آید که از آن قرن نهم / دهم هجری است.

آغاز نسخه

که برترست جلالش زمورد افهام
بیان رفعت او ذوالجلال و الاکرام

سپاس و حمد و ستایش خدای راست مدام
نشان عزت او ذوالکمال و الجبروت
پس از سه بیت می‌گوید:

که از کلام عرب نظم کرده‌ام به تمام
مقدمه، زتسرب نمودم اقدام
که در صریح حدیث است و در فصیح کلام
زبهر آنکه بسماند زمجدخوافی نام

پس از ثنا و دعا این جواهر آوردم
بدان طریق که تقرب داد جارالله
لغات خالصش آوردم آنچه می‌دیدم
تمام کردم در سال هفتصد و چل و چار

پس آنچه در باب هویت یک اثر لازم است درین چند بیت مندرج است. ازین ابیات عایدمان می شود که این اثر ترجمه ماندنی است از جواهر اللغه [جارالله زمخشری که در سال ۷۴۴ هجری توسط مجدخوافی صورت نظم پذیرفته است.

آقای محمود فرخ، در مقدمه «روضه خلد» (چاپ تهران ۱۳۴۵) بنقل از کشف الظنون اشاره ای کرده اند که حاجی خلیفه گفته است مجدخوافی جواهر اللغه زمخشری متوفی در ۵۳۸ را ترجمه کرده بوده است (ستون ۶۱۶)، ولی فحوصی درباره آن نکرده اند. ترجمه منظوم مجدخوافی از جواهر اللغه به صورت «نصاب» است و برین ترتیب تقسیم شده:

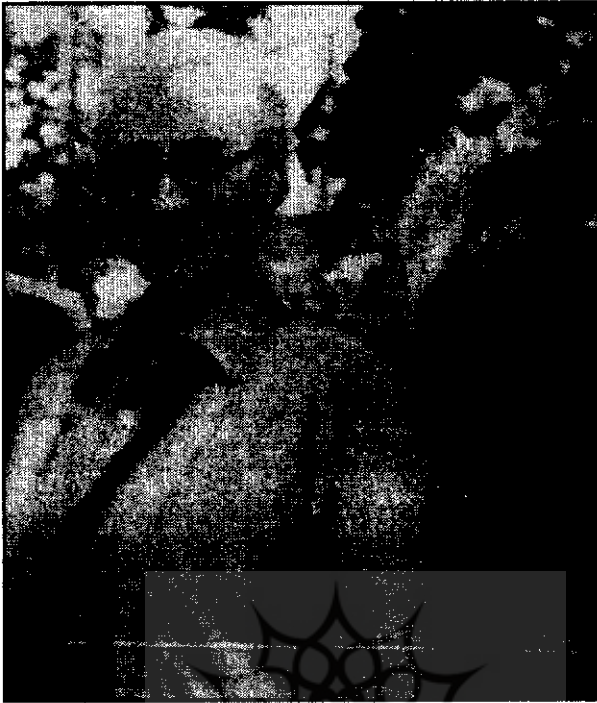
– فصل در اوقات – فصل در آسمان و آثار آن – فصل در راه و جهت – فصل در کاینات – فصل در جوی و آب – فصل در زرع و حبوب – فصل در مکان و موضع – فصل در مساکن حیوانات – فصل در مساکن آدمی – فصل در مساکن و آلات – فصل در آلات خانه – فصل در ادوات آهنگری – فصل در جامه ها – فصل در ملاحی و اصوات – فصل در لعب و آلات حرب – فصل در خلقت آدمی – فصل در باقی اعضا – فصل در وصف مردان – فصل در وصف زنان – فصل در اوصاف خلق – فصل در دین و احکام آن – فصل در وضو و نماز و احکام آن – فصل در خویشاوندان – فصل در اوصاف آدمی – فصل در معرکه – فصل در قوم – فصل در اسب – فصل در زکوة آن – فصل در گاو – فصل در زکوة آن – فصل در گوسفند – فصل در زکوة آن – فصل در حیوانات – فصل در وحوش و سباع – فصل در جنبدگان – فصل در پرندگان – فصل در رنگها – فصل در علتها – فصل در طعامها – فصل در طبیعت غذاها – فصل در داروهای مسهل – فصل در وزنها – فصل در حالها – فصل در متفرقات.

۴۵

۶۸۴ – سه مقاله تورخان گنجه ای

از تورخان گنجه ای استاد پیشین زبان فارسی و مطالعات ایرانی در دانشگاه لندن مجموعه سه مقاله از طرف «دفتر خاک» (منتسب به بهمن فرسی) در لندن (۱۹۹۸) انتشار یافته است. در مجموعه «سه مقاله» این عناوین مندرج است: ترکی در شعر فارسی پیش از دوران مغول – کلمات و عبارات ترکی در دیوان کبیر مولانا – زبان ترکی در دربار صفویه در اصفهان. تورخان از روزی که در آلمان و ایتالیا به تدریس پرداخت و بعد که استاد رسمی و بحق دانشگاه لندن شد همه جا مدرّس زبان فارسی بود و شاگردان برجسته از زیردست او برآمدند. اما تحقیقات او همیشه در موضوع زبان ترکی بوده است.

فهرست نوشته های تحقیقی تورخان – که همه در مجلات معتبر شرق شناسی نشر شده است – در پایان این دفتر به چاپ رسیده. نشر این دفتر را به دوست دیرین معزز تبریک می گوید.



●
خانم لمبتون

۶۸۵- مقالات ایرانی لمبتون

عنوان چند مقاله مهم از خانم لمبتون مؤلف کتاب «مالک و زارع» که در جلد اخیر دائرةالمعارف اسلامی انتشار یافته چنین است: وزیر در ایران (چهار ستون) - وقف در ایران (یازده ستون) - یرغو (شش ستون) - یزد (پانزده ستون).

۶۸۶- بیچاره زبان فارسی و خط آن

چندی پیش که با دوستان از جاده ازگل قوچک می‌گذشتیم دیده شد که بر ستونهای آهنی چراغ برق وسط جاده کلمه «فراساز» به خط سیاه درشت اما به حروف لاتین FARASAZ - نه یکی نه دو تا، حدود بیست بار اعلان شده است. ظاهراً نام سازنده تیرهاست، ولی چرا به خط خارجی. تا دیروز می‌گفتند استعمال کلمات خارجی در زبان فارسی ممنوع است و بخشنامه برایش صادر می‌شد. حالا دیده می‌شود یک شرکتی به خود در سایه چراغ برق اجازه می‌دهد که در یکی از شاهراههای پر رفت و آمد نام خود را به خط لاتین بنویسند. چشم همگی روشن.

۶۸۷- سرنوشت یک نامه جمالزاده

در میان اوراق و نوشته‌هایی که طبق نیت مرحوم سیدمحمدعلی جمالزاده به سازمان اسناد



● ایرج افشار - محمدعلی جمالزاده - آرش افشار (منزل جمالزاده - سوئیس ۱۹۷۶)

ملی ایران تحویل شده است دوستم آقای علی میرانصاری نامه‌ای را یافته است که آن مرحوم برای فرستادن به من نوشته بوده، ولی ارسال نکرده است. اینک رونوشتی از آن را آقای مهندس شهرستانی به من لطف کرده است. چون گویای حالات جمالزاده در یکی از روزهای سال ۱۹۹۴ (مطابق مهر ۱۳۷۳) و چهار سال پیش از مرگ اوست چاپ کردن آن را (غیر از یک سطر) به تشخیص آقای علی دهباشی می‌گذارم.

ژنو ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۴

ایرج دوست عزیز سی چهل ساله‌ام - قربانت شوم - می‌دانم که تو هم دیگر کم‌کم پیر می‌شوی و شاید دیگر چندان صبر و حوصله نداشته باشی که درد دل [اصل درد و دل] آن همه دوستان پیر و سالخورده و پردرد دلت [اصل پردرد دلت] را بشنوی و آنها را تسلیت بدهی. ولی باز هر چه فکر می‌کنم در این دنیای دنیا صفت (یعنی بی‌وفا و خلف وعده کار نما جز تو (ایرج افشار) کسی را به اندازه کافی دلسوز واقعی (نه فقط شفاهی و کتابتی) نیافته‌ام و نمی‌یابم و ابداً و سر موئی شکایت ندارم و آن بیچارگان را (شاید از خودم بیچاره‌تر و چه بسا بسیار بیچاره‌تر) چه بسا از خودم بیچاره‌تر (و گاهی زیاد بیچاره‌تر) می‌یابم. پس گوش به حرفم بده.

من جمالزاده سن و سالم از صد سالگی و اندی دو سه سال (به هجری قمری بیشتر) می‌گذرد. سخت در دنیا تنها و دور از هموطنان مانده‌ام. اگر چه اطمینان تام و تمامی هم به

هموطنان حتی، به اقربا و نزدیکان (حتی خویشاوندان) ندارم و به خوبی دستگیرم شد که در این دنیای دون (مخصوصاً برای گروههایی از مردم و ساکنین دنیا) هر کس به فکر خویش است، و کوسه به فکر ریش است.

پس باز درد دل کردن با چون توئی را که می دانم به احتمال بسیار می دانم درد سر و مشکل و گرفتاریهای گوناگون بسیار (بیشتر از مردم معمولی و از دوستان و آشنایان و خویشاوندان حتی خویشاوندان نزدیک و خیلی نزدیک داری) باز تو را مناسب تر از دیگران تشخیص دادم و فکر کردم لااقل برای خودم این فایده را دارد که قدری می توانم اطمینان داشته باشم که سطر به سطر همه نامه‌ام را خواهد خواند یا اقلأً نگاهی خواهی انداخت و پس از چند ماه که از و نامه‌ای نگرفته‌ام احتمال زیاد می رود که حوصله داشته باشد برایم جوابی (رسیدی) بنویسد. خدا را شکر می گویم که زنده‌اید و یک تن از دوستان خود را بکلی فراموش نکرده‌اید.

احوال من روی هم رفته باز امیدبخش است که شاید چند ماهی (یا بلکه باز یک سالی زنده بمانم). بقدری کارهای گوناگون دارم که می دانم محال است آنها را قبل از رفتن انجام بدهم. عیبی هم ندارد. «چو رفتی رفتی» را باید در خاطر داشته باشیم و فراموش نکنیم که «مردن» یعنی واقعاً رفتن و ناپدید شدن و برنگشتن است و غصه برای امور این دنیا خوردن سر تا سر دیوانگی محض است. (نوشته به همین جا ناتمام مانده است).

بالای صفحه دوم این ورقه نوشته است: «از نامه‌ام به دوستم ایرج افشار در ۱۹ شهریور ۱۹۹۴ (ماه خودمانی و سال خودمانی درست در خاطرمان مانده و می ترسم اشتباه...»

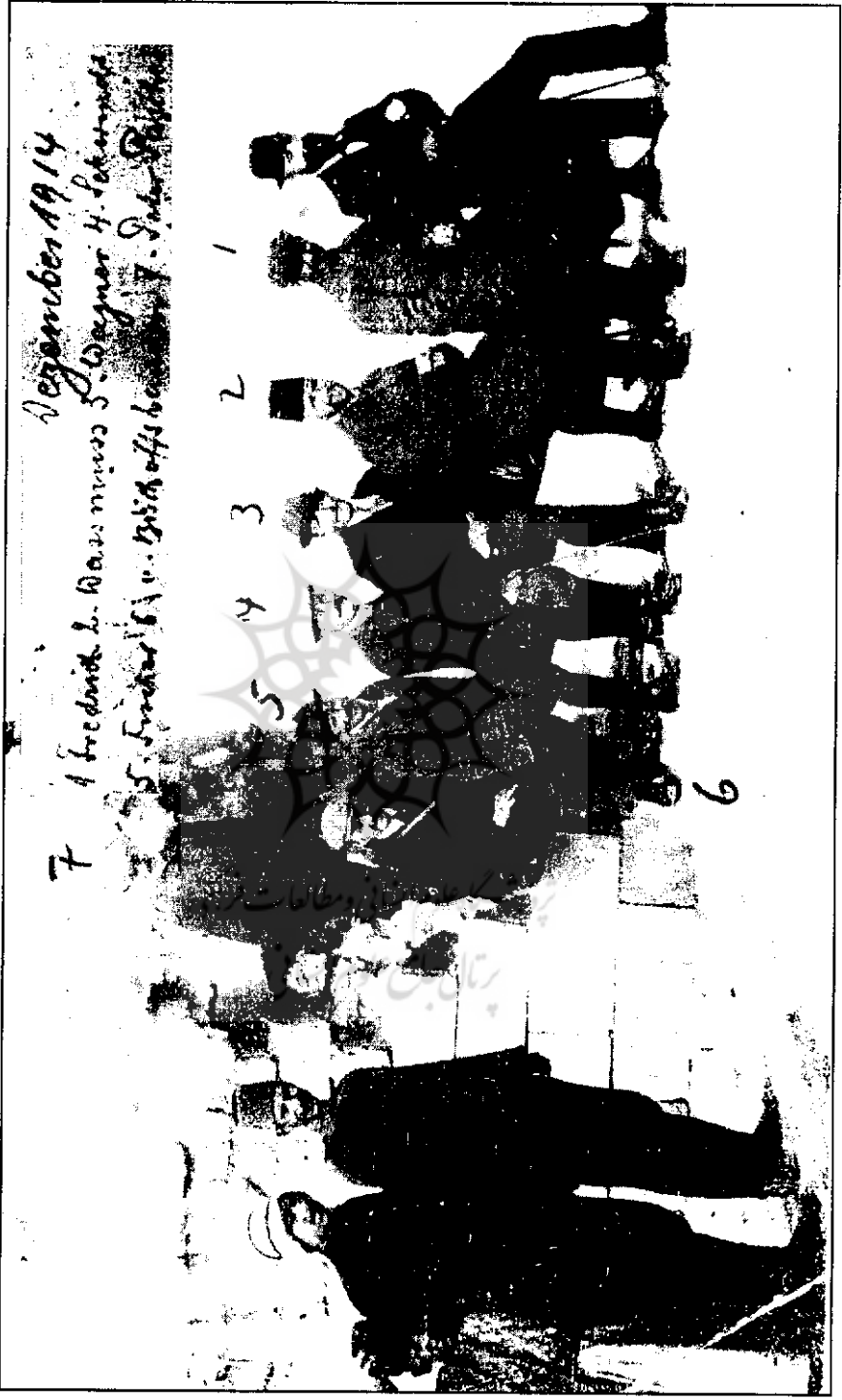
۶۸۸ - عکسی از واسموس گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دوست فاضلم آقای خسرو دبستانی کرمانی یک قطعه عکس قدیمی (به اندازه نیمه کارت پستال) توسط استاد فاضل دکتر محمود روح الامینی از کرمان برایم فرستاده است که برای اطلاع علاقه‌مندان آن را در بخارا به چاپ می‌رسانم.

این عکس بنابر تاریخی که پشت آن نوشته است در حلب (Aleppo) در دسامبر ۱۹۱۴ انداخته شده. اسامی افراد داخل عکس چنین یادداشت شده است

- 1 - Fredrich
- 2 - Wassmuss
- 3 - Wagner
- 4 - P. Winder
- 5 - Fischer

7
 1. Friedrich L. Bausmann 3. Wagner 4. Schmidt
 5. Fischer 6. v. Bickhoff 7. Subst.



ژاک دوشن گیمن J. Duchesne - Guillemin استاد پیشین رشته زبانهای ایرانی در دانشگاه لیژ (بلژیک) که از ایرانشناسان نامور و دانای انسانی مقام اروپاست از سال ۱۹۷۴ مدیریت نشریه Acta Iranica را عهده دار شد. او تاکنون با جدیت آن خدمت ادامه را داده و در سال کنونی سی و چهارمین مجلد آن را منتشر ساخته است. ناشر این مجموعه گرانقدر و استوار مؤسسه انتشارات بریل بود. ولی از مجلد سی و یکم Peeters در شهر لوون (بلژیک) متعهد نشر و بخش آن شده است.

به این مجموعه نامی فرعی هم داده اند و آن «دائرة المعارف مداوم مطالعات ایرانی» است. بطور کلی در چهار رشته منتشر می شود.

۱ - رشته اول: مقالات کنگره ها (تاکنون چهار تا نشر شده است).

۲ - رشته دوم: جشن نامه، یادنامه، نوشته های دانشمندان (تاکنون دوازده تا نشر شده است).

۳ - رشته سوم متون و یادداشتها (تاکنون هجده تا نشر شده است).

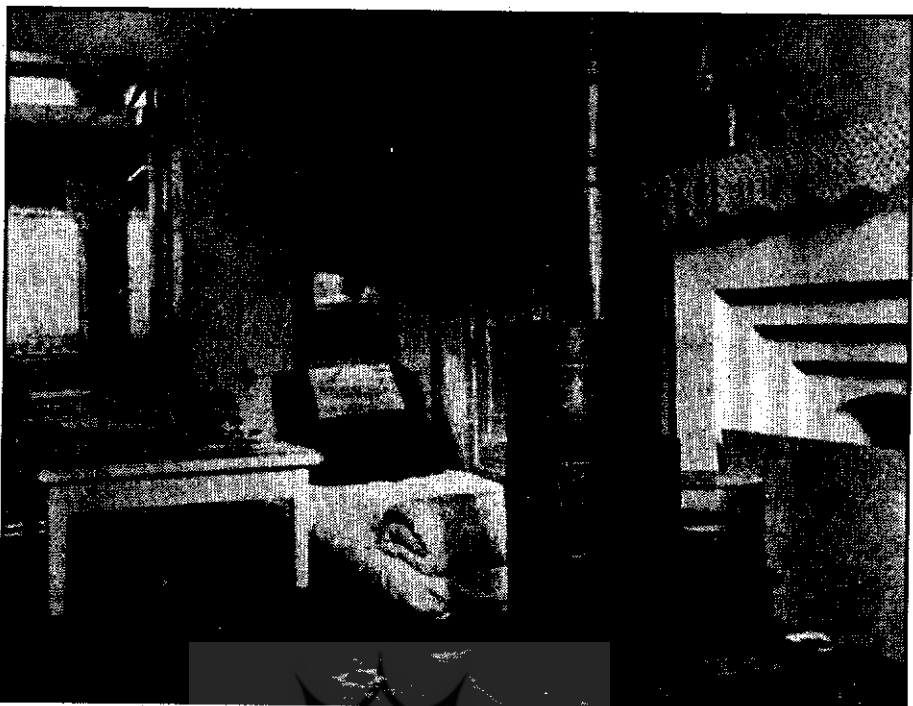
۴ - دفترهای راهنما (تاکنون یکی نشر شده است).

سی و چهارمین جلد (رشته سوم شماره ۱۹) آن به عنوان نشریه مرکز بین المللی مطالعات هند و ایرانی انتشار یافته (۱۹۹۹) و آن مجموعه ای است که یاد همسر دوشن گیمن را برایمان زنده می سازد. همسر دوشن گیمن که از محققان تاریخ موسیقی ملل قدیمی بود در سال ۱۹۹۷ درگذشت. این کتاب که حاوی سی و چهار نوشته ممتاز از همان خانم و سیزده نوشته مربوط به تاریخ موسیقی از دیگران است به یاد او با نام Monumentum Marcelle Duchesne - Guillemin به همت شوی دانشمندش انتشار یافته است.

مقالات بانو دوشن گیمن در سه بخش تنظیم شده: آلات موسیقی - نظریه های موسیقایی - گونه گون. قلمرو این مقالات مربوط به سرزمینهای ایران و یونان و تمدنهای بین النهرین است. موضوع مقالاتی هم که به افتخار او نوشته اند جملگی به مباحث موسیقی در میان تمدنهای کهن سال مرتبط است.

۶۹۰ - بنیاد مصدق

در سفر تازه به ژنو فرصتی پیش آمد که از بنیاد مصدق و کتابخانه ایرانشناسی وابسته بدان



● اتاق محل استراحت و کار و دفتر دکتر محمد مصدق در طبقه دوم ساختمان قلعه از احمدآباد

۵۱

دیدن کنم. محل استقرار این بنیاد در آبادی Carrouge وصل به ژنو و قسمت اصلی ساختمان آن همسطح خیابان است. چهار درب پنجره‌ای خوش طرح نمای بیرونی آن است. بطوری که از درون کتابخانه، خیابان و قسمتی از پارک مانند رو به رو دیده می‌شود. پشت شیشه‌ی یکی از پنجره‌ها عکس بزرگی از دکتر مصدق رو به خیابان آویخته شده است.

فکر تأسیس این بنیاد از نوه بزرگ مصدق، عبدالمجید پسر عزت‌الله خان بیات است. او اکنون در ژنو زندگی می‌کند و به نام «بیات مصدق» که در شناسنامه‌اش چنین آمده شناخته می‌شود.

ایشان و من تقریباً همسنیم. از کوچکی یعنی دوران کودکی او را می‌شناسم. باغ آنها در همسایگی و درست در شمال باغ ما قرار داشت (خیابان پهلوی سر در سنگی). او در گوشه‌ای از خاطرات خود نوشته است مدت کوتاهی به کودکی تربیت می‌رفته و در همان دوره من هم چند ماهی به آن کودکی می‌رفتم زیرا درست آن سوی خیابان پاستور و رو به روی باغ ما بود. آن کودکی به یک سال نکشید که تعطیل شد و من را به کودکی که دختر مؤدب الملک ریشارد تأسیس کرده بود فرستادند. محل کودکی تربیت جزو تملکات رضاشاهی قرار گرفت و قسمتی از کاخ مرمر شد. در پیاده‌روی خیابان پهلوی هم که سه چرخه‌سواری می‌کرد او را می‌دیدم.

او و من هر دو تحصیلات ابتدایی را در مدرسه زردشتیان شروع کردیم. من سه سال آخر تحصیلات دبیرستانی را هم در فیروز بهرام که متعلق به زردشتیان بود گذراندم. او هم دانش آموز فیروز بهرام می بود.

سالهای دراز از هم بی خبر مانده بودیم چند سال پیش که این بنیاد را تشکیل داد نامه ای به من نوشت و مرا از کار خود آگاه کرد. هم در سفری که تهران آمد دیدارش دست داد.

فکر درستی کرده است. می کوشد درین مرکز آنچه را که به مصدق و روزگار او مربوط می شود گرد آورد. کتابخانه ای باشد مفید به حال پژوهندگان گوشه هایی از رشته ایرانشناسی.

فعلاً حدود پنج هزار کتاب دارد اعم از فرنگی و ایرانی و مقادیری عکس و فتوکپی از مدارک و اسناد.

نگاهی به کتابها افکندم. از جمله کتابهای تازه درباره مصدق، مجموعه ای است که به نام «ویژه نامه مصدق» از شماره های آزادی در اروپا نشر شده است و خودش در آن خاطراتی را منتشر کرده است. هدایت متین دفتری جمع کننده مجموعه است. قسمتی از مندرجات آن جنبه تاریخی دارد مانند «گاه شماری مصدق». قسمتی دیگر خاطرات و عقاید و آراء عده ای است نسبت به مصدق. بعضی منقولات مخالف هم (نمونه وار) از نوشته های زمان او از مآخذ ایرانی درج شده است.

بخش دیگر آن مجموعه برگرفته از سخنرانیهای مهم مصدق است که در مسائل ملی و وقایع مهم ایراد کرده بود. بالاخره بخشی به کتابشناسی مصدق اختصاص یافته است. به بعضی از نکته ها که حین تورق برخورددم درینجا اشاره می کنم.

ص ۱۶ - نسبت سببی، بطور عرفی ظاهراً در مورد نسبتهای ناتنی گفته نمی شود.

ص ۱۶ - برابری ارث میان فرزندان دختر و پسر معمولاً در تقسیمهای زمان حیات اعمال می شده. در سهم الارث طبعاً قبول صاحبان حق مناط عمل است.

ص ۱۷: مصدق خود برای مجموعه نوشته هایی که از و با نام «خاطرات و تألمات» انتشار یافت عنوانی مشخص نکرده بود. این نام را با تأمل در مسطورات کتاب و تا حدی به مشابهت با نام کتاب مخبرالسلطنه (خاطرات و خطرات) بر آن نهادم. پس از نشر دکتر غلامحسین صدیقی می گفت چه عنوان مناسبی.

چون نام آن کتاب به میان آمد یادآوری این نکته ضرر ندارد که بگویم احمد انواری مقیم لندن از مرحوم دکتر غلامحسین مصدق اجازه گرفت آن را عیناً در لندن منتشر کند. نامبرده کتاب را بطور افسستی در لندن به چاپ رسانید ولی بی اجازه مقدمه ای از خودش بر آن افزود و نام مرا از روی کتاب برداشت. به جای آن نوشت: به کوشش جنبه، «نشریه ملیون ایران». این شخص که

مدعی پیروی از دکتر مصدق بود در رفتار غیر منصفانه‌اش نشان داد تخطی به کار و حق دیگران را جایز می‌داند. دکتر غلامحسین مصدق که ازین رفتار رنجیده بود اجازه داد نسبت به عمل آن مرد در مجله آینده معترض بشوم.

ص ۱۸ - پیش از انتشار «تقریرات مصدق در زندان»، توضیح من مربوط به روز تولد مصدق در روزنامه‌های بامداد (دهم فروردین)، اطلاعات (یازدهم فروردین) سال ۱۳۵۸ به چاپ رسید. ص ۲۱ - براساس سندی که محسن حقیقی به دست آورد نشان داد که مصدق در دانشگاه لیژ (بلژیک) هم اسم نویسی کرده بود. این مقاله در مجله آینده درج شده است.

ص ۲۲ - زمانی که مصدق در مدرسه علوم سیاسی (۱۲۹۳ به بعد) به تدریس پرداخت قسمتی بزرگ از کتابخانه خود را به آنجا بخشید.

- تا آنجا که من دیده‌ام و در کتاب محمد صدرهاشمی هم ذکر شده است از مجله علمی پیش از ۱۲ شماره انتشار نیافت. ذکر پانزده شماره با تاریخچه‌ای که موسی شیبانی (ذکاء السلطنه) به خواش من نوشت و در مجله آینده درج شد تطبیق شدنی نیست.

ص ۲۷ - مصدق موقع انتخابات دوره پانزدهم سخنرانی مهیجی در مسجد شاه ایراد کرد که خلاصه‌اش در روزنامه‌های وقت از جمله مرد امروز چاپ شد.

ص ۲۸ - در موضوع تبصره مربوط به دادن استقلال مالی به پیشنهاد مصدق دکتر سیاسی در خاطرات خود می‌نویسد: «ولی این تبصره به سرنوشت ماده هفتم قانون اساسی دانشگاه دچار شد یعنی دولتها زیر بارش نرفتند و اجرایش نکردند.»

ص ۳۰ - در موضوع کمیسیون سه جانبه اجانب که مصدق بیانیه‌ای هیجان‌انگیز منتشر کرد به مناسبت تشکیل ندادن جلسه مجلس بود که او حرف بزند. او در آن اعلامیه کوتاه در سه چهار خط چنین نوشت:

«ای مردم - ای کسانی که من نمایندگی شما را قبول کرده‌ام و می‌خواهم برای شما جان فشانی کنم، بدانید و آگاه باشید که دو جلسه است می‌خواهم نظریات خود را در خصوص عملیات سیاسی و اقتصادی این دولت که می‌خواهد شما را به اسارت بیگانگان قرار دهد در مجلس بیاناتی کنم. برای اینکه اظهاراتی نشود مجلس شورای ملی تعطیل شده است.»

دکتر محمد مصدق

ص ۳۱ - در انتخابات دوره پانزدهم (زمان قوام السلطنه) مصدق نامه‌ای خصوصی و مستقیم به قوام نوشت که عکس آن را در مجله آینده (سال نوزدهم) چاپ کرده‌ام.

ص ۶۹ - حق بود اسامی استادان دانشگاه که نسبت به لایحه کنسرسیوم معترض بودند در

کنار اسامی اشخاص دیگر نقل شده بود.

ص ۶۹ - اعتصاب غذای مصدق در زندان به پا در میانی اللهیار صالح پایان گرفت.
ص ۷۰ - مفاد قانون نصب رئیس دانشگاه، آن طور که نوشته‌اند نیست. باید نص قانون نقل می‌شد.

ص ۷۱ - در اسفند ۱۳۳۴ باقر کاظمی و دکتر امیر علایی تبعید شدند. ولی اللهیار صالح و دکتر معظمی و نریمان به چه مناسبت.

ص ۸۲ - «یکی از فعالین جبهه ملی» مقصود کیست؟

ص ۸۸ - دکتر خلیل آذر ظاهراً نادرست و مقصود دکتر مهدی آذرست. ایشان چند بار گوشه‌هایی از گفتگوهای کوتاه خود با مصدق در روزهای آخر عمر او در بیمارستان را تعریف کرد بدین مضمون که مصدق به او می‌گوید شما طیب هستید و باید بیمار را از وضعیت مطلع کنید. به من بگوئید اگر رفتنی هستم بدانم، تا بتوانم به تکالیف شخصی خود اقدام کنم. آذر می‌گفت خدمتشان گفتم آدمی همه وقت و در هر حال باید آماده آن گونه کارها که مورد نظرتان هست باشد و ارتباطی نباید با وضع بیماری داشته باشد. مصدق بنا خنده‌ای می‌گوید بله تشخیصتان را متوجه شدم.

ص ۹۵ - در رساله چاپی «زدی ضربتی ضربتی نوش کن» نوشته جلیل ثقفی که به سال ۱۳۲۸ قمری در پاریس طبع شده نام مصدق السلطنه آمده است.

ص ۹۵ - نام صاحب نسق صادق بود و از مردم قم. سالهایی چند در پاریس مقیم شده و از معاشران علیقلی خان سردار اسعد بود. گویا با او به ایران مراجعت کرده و همیشه از همدان و محفل نشینان سردار اسعد بزرگ و بعد فرزندش جعفر قلی بوده است. صاحب نسق در بازگشت از فرنگ کتابهای خود را به مدرسه علوم سیاسی می‌بخشد. آن مجموعه بعدها به کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران منتقل می‌شود و چون آن کتابخانه را به اجاره دکتر منوچهر گنجی رئیس دانشکده به هم ریختند مقداری از کتابهای صاحب نسق به کتابخانه مرکزی دانشگاه انتقال یافت. از زمره کتابهای صاحب نسق در موقعی که در دانشکده حقوق استقرار داشت چهار مجلد دفاتر خستی بود که در آنها بریده جراید فرنگستان راجع به حوادث مشروطیت چسبانیده شده بود. از مجلداتی که به کتابخانه مرکزی انتقال پیدا کرد میکروفیلم ساخته شد.

ص ۱۰۰ - ظاهراً حسام السلطنه در ایل بختیاری نداشته‌ایم. می‌باید مراد صمصام السلطنه باشد.

ص ۱۰۳ - اشاره مصدق به عمه محمدعلی شاه و ویرانی کاخ مورد نظر، بی تردید منظور خراب کردن خانه ظهیرالدوله داماد ناصرالدین شاه است و صبر و تحمل همسر او فروغ‌الدوله.

ص ۱۰۶ - امیرانی فراموش کرده است که از مبارزه دکتر مصدق با داور و وثوق‌الدوله یادی کند.

ص ۲۳۴ - درباره قضیه فراماسون شدن محسن فروغی به سفارش و معرفی مصدق بنا به نظر مرحوم دکتر غلامحسین مصدق شرحی به امضای او در مجله آینده انتشار یافت.

ص ۲۷۶ - کتابخانه‌ای که عبدالمجید بیات مصدق (بزرگترین نوه مصدق) در سالهای میانه پهلوی اول یاد می‌کند طبعاً کتابخانه دیگری است که مصدق بعد از واگذاری کتابخانه پیشین خود به مدرسه علوم سیاسی گردآورده بوده است و بالمآل در روز ۲۸ مرداد به غارت رفت. همان صفحه - نویسنده گرامی (عبدالمجید) خودش به من گفت شرح مذاکره تلفنی را که نقل کرده‌ام مربوط به پدرت با پدر بزرگم بود. ضرورتی نداشت که در مقاله نامی ببرم.

ص ۲۷۸ - محلی که در ۱۳۶۸ مصدق در جوار باغ فردوس اجاره کرده بود باغی متعلق به کاشف السلطنه بود، نوسیده به چهارراه پسیان و نزدیک به راهرو زیرزمینی معروف به دالان بهشت. من به همراه پدرم که به دیدن مصدق می‌رفت چند بار آن باغچه را دیدم.

ص ۲۷۹ - مصدق و قضیه بریدن سر جوجه مربوط به منصورالملک می‌شود نه رزم‌آراء.

ص ۳۴۵ - نام پیک‌آور از احمدآباد حسنعلی یاد شده (به گفته علی متین دفتری). ولی در نامه‌ای که مصدق به عبدالمجید نوه خود نوشته نام واسطه ارسال نامه را محبعلی یاد کرده است. کدام درست است؟

ص ۳۵۰ - سند درس خواندن مصدق نزد اساتید مدرسه سیاسی تهران چیست؟

ص ۳۷۹ - نام کتاب مصدق «خاطرات و تألمات» است نه «خاطرات و تألمات مصدق». ضرور بود مشخصات درست آورده می‌شد تا هر خطایی در کتاب رفته باشد مشخص شود پاسخگو که باید باشد.

ص ۳۸۱ - از دکتر مصدق پنجاه و یک نامه که به دکتر محمود افشار نوشته است در کتاب «نامه‌های دوستان» (تهران ۱۳۷۵) به چاپ رسیده است.

ص ۳۸۳ - محمد دهنوی نام دیگر محمد ترکمان است.

۶۹۱ - نقاشی از چهره داور

در خانه دوست دیرین سیروس غنی در لوس آنجلس تصویری از علی اکبر داور دیدم که حسنعلی مؤیدپردازی نقاشی کرده است. چون تاکنون در جایی چاپ نشده است از سیروس در خواست شدم که عکسی از آن برایم تهیه کند. با اظهار تشکر درینجا به چاپ رسانیده می‌شود.

۶۹۲ - پژوهشگران معاصر ایران

انتشار منظم کتابهای آقای مهندس هوشنگ اتحاد درباره بزرگان پژوهش ادبی و تاریخی



● علی اکبر داور

ایران - که تاکنون چهار جلد آن انتشار یافته است و بسیاری به اعجاب فرو برده است مرا وادار کرد این چند سطر را خدمتشان عرض کنم. بیگمان این دوره کتاب قسمت زیادی از تاریخ ایرانشناسی را در بر دارد. زیرا منحصر به آن نیست که در هر جلد چند تن از ایرانیان معرفی شده باشند، بلکه احوال عده‌ای از ایرانشناسان خارجی هم به مناسبت مطلب و موضوع در خلال حواشی کتاب آماده است.

دوست گرامی گمان دارم برای بسیاری موجب شگفتی است از این که دربارهٔ سرآمدان پژوهش‌های ادبی و تاریخی ایران انتشار کتابی مفصل و معتبر آغاز شده و تاکنون سه مجلد آن انتشار یافته است. چنانکه مشهور است و گفته‌اید مجلدات متعدد دیگری را در دنبال دارد.

البته جای شادمانی است ازین که با معرفی آن برگزیدگان پهنهٔ پژوهش، پاسداشتی بی‌ریا و بی‌ولوله نسبت به آنان انجام می‌شود. شما با توانائی و بی‌غرضی و سزاواری به ضرورت چنین کاری پی برده و به سرانجام رسانیده‌اید.

شما که در رشته‌های علمی تخصص دارید. خوب پی برده‌اید که ایران به فرهنگ خود باید بیابد و نمایندگان این فرهنگ را بستاید. از همین روی بیش از هر ادب‌شناسی توجه کرده‌اید که در راه بقای فرهنگ ایرانی باید دلسوز بود و کسانی را که با دلسوختگی به این فرهنگ خدمت شایان کرده‌اند به آیندگان شناسانید و نگذاشت فراموش شوند یا مخدوش گردند.

شما با خواندن و دیدن آثار دلسوختگان پژوهش در فرهنگ ایران خوب دریافته‌اید که این افراد چه کارهای بزرگ انجام داده و چه بنیاد سترگی را برای پایداری ملی ایجاد کرده‌اند. طبیعاً براساس پایه‌های استوار کارهای آنان است که پژوهشهای کنونی عرضه شدنی است. هر یک نه مردی، بل مردستانی بوده‌اند.

روش شما در این که ذیل احوال هر یک ازین بزرگان به سرگذشت کسانی پرداخته‌اید که به نحوی با آن دانشمند ارتباط داشته‌اند، هم بر ارزش کار شما افزوده است. معنی این است نخواسته‌اید حق کسان دیگری که درین زمینه‌ها همقدمی کرده‌اند ناشناخته بماند.

روش شما، ازین که از اظهار رأی شخصی خودداری کرده و کوشیده‌اید افراد را با نقل قول از دیگران بشناسانید هم گویای حقیقت خواهی و فرزانیگی شماست. معمولاً گفتنی‌ها را از هر لونی که بوده است از گفته دیگران برگرفته و آورده‌اید. ضمناً نگفته‌ای هم در سرگذشتها نمانده است که خواننده در جستجوی آن به این سوی و آن سو بدود.

روش شما در آوردن ذکر مراجع و منابع برای هر نکته و گفته‌ای نشانه آن است که خواننده کتابی قابل اعتماد و استناد در دست دارد. البته جای عجب هم نیست که چنین کرده‌اید. زیرا کتابی که درباره پژوهشگران است طبیعاً خود می‌باید به حلیه پژوهشی آراسته باشد.

امیدست این کار دشوار و گران که پیش گرفته‌اید با همین متانت و وقار به پایان برسد تا این کتاب که یادگار حق‌شناسی درستی از بزرگان پژوهش فرهنگ ایران است میان آیندگان ماندگار بماند. تردید ندارم خوانندگان در آینده شما را خواهند ستود، ازین بابت که آنان را با چهره‌های زنده کنندگان «عجم» درین قرن آشنا ساخته‌اید.

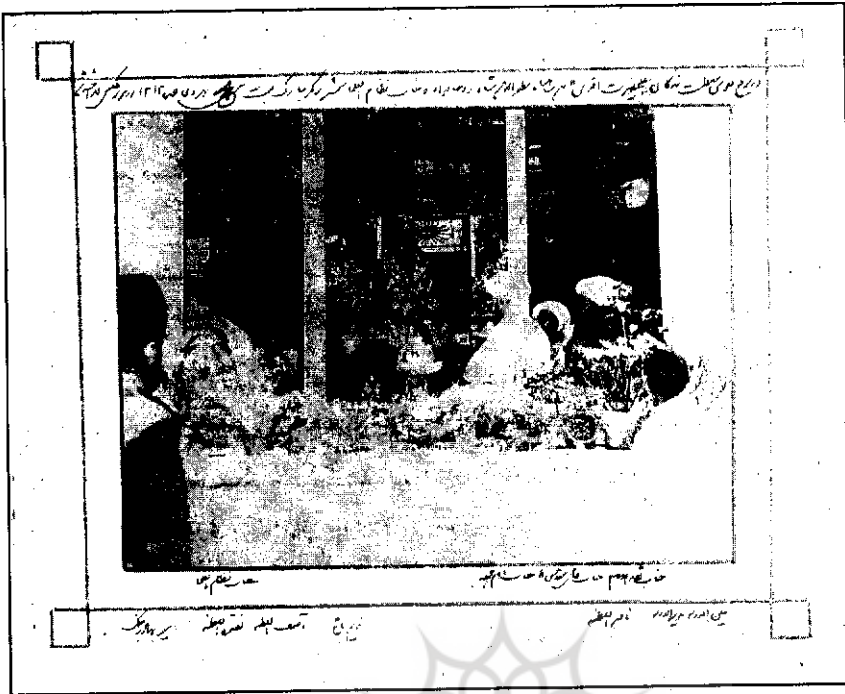
۶۹۳ - عکس جلوس مظفرالدین شاه

یکی از عکسهای دیدنی و تاریخی از مظفرالدین شاه که اخیراً دیدم عکسی است که از مراسم جلوس آن پادشاه به مقام سلطنت در تبریز گرفته شده. ناصرالدین شاه روز ۱۷ ذی‌العقده ۱۳۱۳ کشته شد و مظفرالدین شاه که ولیعهد بود با دریافت تلگراف امین‌السلطان وراثت به سلطنت رسید و برای تثبیت و اعلام آن مراسم کوچکی توسط علما و رجال در تبریز برگزار شد که این عکس یادگار آن مجلس است.

بالای این قطعه عکس نوشته‌اند: «در موقع جلوس سلطنت بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مظفرالدین شاه روحنا فداه که جناب نظام العلماء شمشیر بر کمر مبارک بست به تاریخ شهر ذی‌عقده ۱۳۱۳ در تبریز عکس انداخته شد.

طرف راست نشسته، معممین: جناب ثقة‌الاسلام - جناب حاجی میرزا حسین آقا - جناب

امام جمعه.



ایستاده بالای سر آنها از راست: عین الدوله - مدیرالدوله - ناصرالسلطنه.
 طرف چپ نشسته جناب نظام العلماء.
 ایستاده از چپ: امیربهادر جنگ - نصره السلطنه - آصف السلطنه - ندیم باشی.

۶۹۴ - نامه فروغی در ۱۹۱۹

در سال ۱۳۵۱ نامه‌ای از فروغی (ذکاء الملک) عضو هیأت اعزامی دولت ایران به کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ میلادی به دست افتاد که بسیار مهم بود، زیرا در آن نامه وضع ناگوار مملکت و مسئله قرارداد ۱۹۱۹ و کیفیات مسائل سیاسی وقت به موشکافی و روشنی تشریح شده بود.

مطلع از نامه و معرفی کننده آن به من مرحوم عبدالله انتظام بود. ایشان مناسب دانست متن آن را در راهنمای کتاب به چاپ برسانم. اصل نامه در اختیار پرویز حکیمی فرزند حاجی میرزا موسی خان میرپنج ملقب به نظم السلطنه (برادر حکیم الملک) بود و همین قرینه بود که اصل نامه را حکیم الملک دریافت کرده بوده است. پس، از مرحوم انتظام خواستم عکس آن را از آقای پرویز حکیمی بگیرند و به مجله برسانند. بالاخره آن نامه را در راهنمای کتاب سال پانزدهم با همین گونه توضیح به چاپ رسانیدم. عنوان مقاله را من «ایران در سال ۱۹۱۹» گذاشتم.

بلافاصله، مجله خواندنیها که تشنه نقل و درج این گونه مطالب بود آن را به چاپ رسانید و چون مرحوم فروغی در اواخر نامه به موضوع نبودن افکار عمومی در ایران و چگونگی ملت پرداخته بود امیرانی به نامه مذکور عنوانی نظیر «ایران ملت ندارد» داده بود. چندی بعد هم مرحوم حبیب یغمایی که مقالات فروغی را به چاپ رسانید عیناً آن نامه را از راهنمای کتاب در جلد اول (تهران، ۱۳۵۳) نقل کرد. اگر اشتباه نکنم جناب محمود طلوعی یا آقای دکتر باقر عاقلی هم آن را در یکی از مجموعه‌هائی که حوالی سالهای ۱۳۶۰ نشر کرده‌اند تجدید چاپ کرده‌اند. اخیراً هم در مجله نگاه نو (شماره ۵۳) چاپی دیگر از آن بدون ذکر منبع و آن سوابق نشر شده است. ولی در شماره بعدی مدیر مجله از راه لطف متذکر افتادگی توضیح در پاصفحه شده‌اند.

علت اینکه به نوشتن این توضیح می‌پردازم به دو ملاحظه است: یکی اینکه در نگاه نو نوشته‌اند آن نامه «نامه سرگشاده» بوده است. اما روحیه و رویه فروغی و اهمیت موضوع، آن هم در زمان حکومت وثوق‌الدوله به هیچ وجه نمی‌تواند مؤید آن باشد که نامه از نوع نامه‌های سرگشاده بوده است. دیگر اینکه به مناسبت تجدید چاپ شدن آن نامه ضرورت دارد مراتب لطف و بینش دوستم آقای پرویز حکیمی، که اجازه نشر آن نامه را دادند یادآور شده باشم تا هر کس آن را چاپ می‌کند بدان متذکر شود. سه دیگر آنکه یادی هم از ابراهیم حکیم الملک بشود ازین باب که قطعاً نامه خطاب به او بوده است و معلوم شود آن مرحوم هم از قبیله‌ای بوده است که با عقد قرارداد ۱۹۱۹ موافقت نداشته‌اند.

اتفاقاً مرحوم فروغی مقارن نوشتن همان نامه و در همان موضوع نامه‌ای حکیمانه به وقارالسلطنه (محمود وصال) شوهر خواهر خود نوشته است که مرحوم حبیب یغمایی بدان دست یافته بود و قسمتهای عمده از آن را در جلد دوم مقالات فروغی (تهران، ۱۳۵۵) به چاپ رسانیده. البته دو سه جا از آن را حذف کرده و به نقطه چین گذر کرده است. چرا، نمی‌دانم.

۶۹۵ - رجالنامه

دکتر عباس میلانی، مؤلف نامور سرگذشت مرحوم امیرعباس هویدا را در لندن دیدم. گفت دست به کار گردآوری و نگارش کتابی شده است که در آن سرگذشت دویست تن از افرادی که تأثیراتی در جریانهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شصت هفتاد سال اخیر داشته‌اند خواهد آمد. می‌گفت در انتخاب این دویست نفر می‌کوشد که از هر گروه و طبقه‌ای که دخیل در امور می‌بوده‌اند آورده شود. پس ظاهراً می‌باید این مجموعه دو خمیره اشخاص را در برگیرد: آنها که مؤثر بوده‌اند یعنی کاری به دست آنها انجام شده است و آنها که منتقد بوده‌اند و به اصطلاح نق می‌زده‌اند. چنین مجموعه‌ای می‌باید گویای احوال مؤثران و منتقدان با هم باشد تا



● دکتر عباس میلانی

خواننده و حتی مراجعه کننده اشرافی واقعی به همه جوانب جامعه آن روزگار بیابد. امیدست همان طور که میلانی در کتابهای دیگرش نشان داده است این کار خطیر بطور بیطرفانه، اساسی و مبتنی بر مآخذ اصیل تهیه و چاپ شود. طبعاً دقت ولی ایشان می باید به انتخاب مصروف شود.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۶۹۶ - یادی از ایرانیان پژوهنده در انگلیس (دنباله)

در شماره ۲۴ بخارا نام جمعی از ایرانیانی که در طول هشتاد سال اخیر در انگلستان مدرس زبان فارسی می بوده اند آورده شد ولی همانطور که در آنجا اشاره شد صورت کامل و مرتبی نبود. لذا در خواه شده بودم که آگاهان مرا بر نقائص آن مطلع کنند.

دوست فاضل بیژن غیبی از آلمان نوشت که نام یکی از برجستگان را فراموش کرده ام و او حسن کامشادست. به حق چنین است، با آن کتاب عالی او درباره نثر فارسی. پس از آن خودم به یاد آوردم که وقتی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در اکسفورد بود و عده ای نزد او تلمذ می کردند. همچنین دکتر مهدی محقق به یادم آورد که در مدرسه زبانهای شرقی لندن تدریس می کرد. بعد برایم تداعی شد که پیش از آنها دکتر شرف الدین خراسانی در کمبریج چنان می کرد. او در آنجا که بود نسخه های نامه را که آربری تصحیح کرده بود به خط خوش خود نوشت و به چاپ رسید.

بیگمان می‌باید همه یادگارهای ایرانیان را در پیشرفت مباحث ایرانشناسی در آن سرزمین یک به یک باز شناخت، مانند کار غلامحسین داراب که ترجمه‌ای از مخزن‌الاسرار در سلسله انتشارات Probesthain's Oriental Series در سال ۱۹۴۵ منتشر کرد. فرو افتادن نامها از آن نوشته سردستی طبیعی است. نتیجه نوشتن از حافظه همین است. بدین مناسبت از همه دانشدگان خواهشمندم نامهایی را که به یاد می‌آورند برای اکمال آن فهرست به دفتر بخارا مرقوم دارند.

۶۹۷- نمونه‌ای از شوخیهای عصر ناصری

جزو اسناد و مدارکی که از محسن خان مشیرالدوله (معین الملک) وزیر مختار لندن - سفیر ایران در عثمانی - وزیر عدلیه - رئیس دارالشورای دولتی - وزیر خارجه، یعنی یکی از معتبرین از رجال عصر ناصری بر جای مانده و به اختیار نوّه او (دختر کاظم اکرم السلطان) همسر مسعود کمال هدایت در آمده بود مشروح‌های است به طنز از زبان سگان تهران خطاب به اولیای دولت. خوشبختانه اکنون اوراق مذکور به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تعلق گرفته است و از اولیای آنجا متشکرم که عکس این نوشته را در اختیار من گذارده‌اند.

چون نمونه‌ای است از شوخ طبعی نویسنده و حاکی از وضع ناخوشایند تنظیفات تهران در آن روزگار به چاپ آن می‌پردازم و آن را به دکتر هوشنگ دولت آبادی دوست خود تقدیم می‌کنم ازین بابت که سالها پیش مقاله‌ای عالمانه و دلنشین درباره طنز و شوخی از او منتشر ساخته‌ام و این روزها از پراکندگی کیسه‌های پلاستیکی در بیابانها و کوههای اطراف شهرها و آبادیها رنج می‌برد. اینک بخوانید آن عریضه را:

صورت عریضه اجزای تنظیفات طبیعی یعنی کلاب دارالخلافة الباهرة صانها الله عن الحدثان

عریضه به خاکپای معدلت اقتضای اولیای دولت جاوید آیت علیه

بر خاطر معدلت ذخایر اولیای دولت ابد آیت پوشیده نیست که با وجود آنکه مسئله تنظیفات و تنظیمات یعنی ازاله کثافات و نجاسات و منع و اجتناب از منهیات و منکرات موافق قوانین اسلامیة از مسائل واجبه شرعیة و بر هر فردی از افراد مسلمین لازم و واجب است که کمال مراقبت را در این باب به عمل آورده و مصارف و مخارج آن را هم حتی الامکان از عین مال خود متحمل شوند، همه ساله از جانب دولت ابد آیت تفضلاً و ترحماً چه مبالغ خطیر برای مصارف تنظیفات بلدیه مرحمت می‌شود و چه اوامر اکیده همه روزه در این باب شرف صدور می‌یابد و چه اهمتامات واقیه به عمل می‌آید و با وجود این بواسطه تغافل و تکاهل مأمورین این کار یکی از هزار مقصود به عمل نیامده و وجوهات مرحمتی همه صرف عیش و نوش و

سور و سرور و ابنیه و قصور و باده و ساده شده است

لهدا این کمترینان خاکسار و ذرگان بيمقدار محض امتثال... که بر هر یک از افراد موجودات به قدر مقام خود لازم است و کمال غیرت و وطن پرستی دامن همت به کمر استوار کرده و این خدمت را در عهده گرفته خواب و آرام را بر خود حرام نموده تمام حواس و اوقات خود را صرف انجام خدمت نموده ایم و شبهای زمستان در میان برف و باران در کمال زیرکی و هوشیاری و بدون مستی و عربدگی تا صبح در کوچه ها و بازارها و پشت بامها دوندگی و پاسبانی می کنیم و در کمال غیرت و دلسوزی حفظ جان و مال و ناموس مردم را می نمایم و روزها در کوچه ها و پس کوچه ها و خرابه ها و خندقها کثافات و مردارها را بدون تأخیر برمی داریم و هیچ وقت از شب و روز در کار خود دقیقه و آنی غفلت نداریم و با این مقصد هرگز استدعای مواجب و مرسوم و جیره و علیق و مدد معاش نکرده ایم، و برات قیمت اسب و اسلحه و ملبوس زمستانی و تابستانی و سایر تدارکات و مصارف تعمیرات و مخارج برداشتن کثافات و غیره و غیره و غیره صادر نکرده ایم، و القاب بزرگ مثل فلان و فلان و فلان، و امتیازات و مناصب عالیة امیر تومانی و سرتیپ و سرهنگی و مستشاری و کلانتری و نیابت و کدخدائی و غیره و غیره و غیره و نخواسته ایم، و به اکل میته قناعت کرده خیانت و طمع در مال دولت و ابناي ملت ننموده ایم، و از احدی به اسم جریمه و جزای نقدی و رسوم و تعارف و پیشکش و خدمتانه و انعام و غیره و غیره و غیره چیزی نگرفته ایم و هرگز شریک دزد و رفیق قافله نبوده ایم.

۶۲

با این حالت همکاران ما فقط محض حسد و غرض و رقابتی که طبیعی و ذاتی همقطاران و همکاران است کینه و عداوت ما را در دل گرفته و همه وقت ما را از مزاحم دولت ابتدایت محروم داشته سهل است هر وقت موقعی پیدا کرده گفتگوی نفی و اعدام ما را به میان آورده اند. چنانکه وقتی در ذیل روزنامه «اطلاع» شرحی مبسوط و وحشیانه به امضای...^۱ که بیچاره از عالم تربیت و مدنیت اصلا خبر ندارد در رد ما نوشته و قتل و اعدام ما خدمتگزاران را واجب دانسته بودند و حال آنکه بر همه کس واضح است که در تمام ممالک خارجه و دول متمدنه نوع ما را در کمال احترام پذیرائی و نگاه داری می کنند و خانمهای محترمه بلکه پرنسسههای بزرگ ما را در بغل و دامان خود می پرورند و به قیمتهای گزاف می خرند و برای حفظ و پرستاری مرضای ما میزخانه های مخصوص دارند.

خلاصه همکاران ما هر وقتی به وسیله اظهار غرض و عداوت و کینه ذاتی خود را نموده اند و بالعکس ما خاکساران بواسطه کمال بی غرضی و سلامت نفس و حسن فطرت طبیعی و ذاتی

خود هرگز کینه و عداوت احدی را در دل نگرفته و از این مقوله هر چه بشنویم حمل بر جهالت و نادانی و بی تربیتی آنها نموده اصلاً زیان به بدگوئی آنها نمی‌گشائیم و بد احدی را نمی‌خواهیم. ولی از قراری که مذکور می‌شود این روزها باز به اسم تنظیفات بلدیّه برضد ما گفتگوئی دارند و حرف نفی و اعدام ما را به میان انداخته‌اند.

این خاکساران با این حالت بد که داریم و زندگانی سگ که ضرب‌المثل است از دنیا رسته و از قید حیات و ممات گسسته‌ایم، اندیشه از نفی و اعدام نداریم. همین قدر محض خیرخواهی عمومی و برحسب تکلیف عقلی و شرعی به خاکپای اولیای دولت ابد آیت عرض می‌کنیم که همه وقت جزء لازم در امر تنظیفات و تنظیمات بلدیّه وجود این کمترینان بوده و هست و حکیم علی‌الاطلاق وجود ما را بیفایده خلق نفرموده. هرگاه وجود ما نباشد بکلی عمل تنظیفات و تنظیمات مختل و مغشوش خواهد شد، بطوری که خدای نکرده اسباب ندامت کلی برای اولیای دولت علیه می‌شود.

چنانکه از اجداد خود شنیده‌ایم که وقتی در مازندران علمای آن سامان به ملاحظهٔ رطوبت هوا و گل و باران وجود اجداد ما را غیر لازم و اسباب نجاست کوچه‌ها و محل احتیاط دانسته و ملاحظهٔ عاقبت کار و فایدهٔ وجود آنها را ننموده حکم به نفی و تبعید آنها کرده بودند و آن بیچارگان را به جنگلهای دور از شهر برده و بعد از چند روز درندگان صحرائی و شیغالان مازندرانی خبر شده از اطراف آمده شبها به خانه‌های مردم رفته گوسفندها و مرغها حتی بچه‌های مردم را می‌بردند و چارهٔ آنها بهیچوجه ممکن نشد. پس دانستند که «شیغال بیشهٔ مازندران را بگیرد جز سگ مازندرانی».

و کمال ندامت و پشیمانی از برای ایشان حاصل شده بالاخره جمعی را فرستاده از اجداد ما معذرت خواسته و استمالت نموده با کمال احترام مجدداً آنها را به شهر معاودت دادند خلاصه همکاران ما از بابت غرض شخصی و کمال غفلت و غروری که دارند اصلاً ملتفت معایب کارها نیستند و ملاحظه نمی‌کنند که با وضع حالیهٔ شهردارالخلافة که در خیابانها و کوچه‌ها و بازارها، بلکه در اغلب کاروانسراها هم برای تخلیه محل مخصوصی نیست و عموم غربا و سربازها و عملجات و کسبه و مترددین که اقل عدد آنها کمتر از یکصد هزار نفر نمی‌تواند بود ناچار و لابد شبها و روزها در معابر و کوچه‌ها و پس کوچه‌ها و خرابه‌ها تخلیه می‌کنند، و قصابها و گاوکش‌ها و مرغکش‌ها و آشپزها و کله‌پزها و سایر اصناف خون و شکنه و روده و تمام کثافات خودشان را در خیابانها و بازارها و کوچه‌ها می‌ریزند و مردارها را در میان کوچه‌ها و خرابه‌ها می‌اندازند. آیا اگر ما خدمتگزاران نباشیم این همه کثافات را همهٔ روزه که بر خواهد داشت و اگر برداشته نشود عفونت هوای شهر در عرض چند روز به چه درجه خواهد رسید

بالجمله از قراری که مسموع می‌شود برای دفع ما خاکساران مجلس‌ها ترتیب داده و به آرای سخیفه خودشان مشورتها کرده و گویا بعضی اطبای بی‌علم و اطلاع را هم با خود همدست کرده علاج کار و چاره دفع ما را به سه قسم خیال نموده‌اند.

قسم اول - آنکه این خاکساران را اناثاً و ذکوراً و صغاراً و کباراً که کمتر از سی هزار نیستیم یک مرتبه بکشند و تلف کنند!!!^۱

ولی این فقره را گویا جمعی از قدما و ریش سفیدان میمون ندانسته منع کرده‌اند.

قسم دوم - آنکه نرهای ما را از کوچک و بزرگ بالتمام اخته نمایند که دیگر توالد و تناسل متعذر گشته متدرجاً نسل ما منقطع گردد!!!

این فقره را هم جمعی خلاف انصاف و مروت شمرده و بعضی از مقدسین هم خالی از کراهت ندانسته موافقت نکرده‌اند.

قسم سیم - آنکه برای نرها و ماده‌های ما هر یک محلی جداگانه ترتیب داده و نرها را از ماده‌ها بکلی جدا ساخته نگذارند توالد و تناسل کنند و مستحفظین بر آنها بگمارند و از روده و

کثافات قصابخانه و غیره غذایی به آنها برسانند تا متدرجاً تلف و منقرض شوند!!!

از خاکپای اولیای دولت جاوید آیت استدعا داریم به نظر انصاف و دقت ملاحظه فرمایند که این همقطاران ما تا چه درجه از جاده مستقیم دور افتاده راه چاره کار را گم کرده‌اند!!!

این خاکساران واقعاً خود را اشرف مخلوقات نمی‌دانیم بلکه وجود خود را هم چندان لازم نمی‌شماریم و حقیقتاً می‌دانیم که در صورتی که عمل‌تنظیفات و تنظیمات بلدیہ کاملاً منتظم شود یعنی عموم مردم شبها از شر دزد و غیره محفوظ بمانند و خیابانها و کوچه‌های شهر بطوری که باید از کثافات معروضه پاک و منظم باشد اصلاً وجود ما لازم نیست. ولی چاره کار و تدبیر دفع ما نه اینهاست که همکاران ما تصور کرده‌اند. آیا در کدام یک از دول سایه این اقدامات را نموده و به این وسایل دست زده‌اند

این خاکساران چاره دفع خودمان را عرض می‌کنیم تا همکاران خود را از این غرقاب حیرت و جهالت رهایی داده راه چاره کار را به آنها بنمائیم و بیاموزیم.

و آن این است که همکاران ما موضوع مسئله را سهو کرده چنان دانسته‌اند که وجود ما اسباب کثافت شهر است و حال آنکه این طور نیست. بلکه بالعکس این کثافات شهر اسباب وجود و بقای ما شده است. وجود ما بسته به این کثافات است که غذای ما منحصر به آنهاست. هرگاه این کثافات را به طوری که باید موقوف دارند و چاره آنها را بطوری که لازم است بکنند بدین

است که دیگر بهیچوجه غذایی و مایه حیاتی برای ما پیدا نخواهد شد و احدی هم کفالت خرج ما را نخواهد نمود. در این صورت خود بدون هیچ یک از تدابیر مسطوره تلف خواهیم شد و احدی از ما زنده نخواهد ماند.

این که در ممالک خارجه و در شهرهای بزرگ مثل پاریس و لندن و غیره امثال ماها در کوچها دیده نمی شود نه از این جهت است که آنها را کشته و تلف کرده باشند، بلکه از بابت آن است که در کوچها و خیابانها و غیره قوتی و غذایی برای آنها پیدا نمی شود که زنده بمانند. سهل است اگر از جاهای دیگر هم فرضاً سگی را به آنها بیاورند و در کوچها رها کنند از بابت نداشتن قوت و غذایی در یک روز تلف خواهد شد. این است که در کوچهای لندن و پاریس و غیره امثال ماها دیده نمی شود و وجود سگ در آنجا منحصر به سگهای تربیت شده است که در خانه ها هستند و صاحب دارند و صاحبان آنها از آنها کفالت می کنند. غیر از آنها ممکن نیست سگی بی صاحب در کوچها بتواند زیست و زندگی کند.

پس دانسته شد که چاره دفع ما رفع کثافات و تنظیف کوچها است نه کشتن و اخته کردن و امثال آنها که اسباب بدنامی شود و در روزنامه های خارجه مضمونها بنویسند.

ولی حالا که راه چاره کار دانسته شد بر فرض محال هرگاه همکاران ما در رفع کثافات و تنظیف شهر بطوری که باید اقدامات لازمه به عمل آوردند و ما بیچارگان بالضروره به راه عدم رفتیم، همکاران خود را که اخلاف ما خواهند بود وصیت می کنیم و از آنها التماس می نمایم که این خدمتی را که ما خاکساران سالهای دراز بر عهده گرفته بودیم و در کمال خوبی مراقبت می نمودیم آنها نیز اقلأ تا یک چندی کاملاً مراقبت نمایند که این تنظیفات حالیه بکلی مختل نشود و زحمات چندین ساله ما بیچارگان یکجا به هدر نرود، زیرا که سالها در این مکان خونها خورده و استخوانها شکسته ایم تا به این درجه رسانیده ایم.

خاکساران بیمقدار

اجزای تنظیمات و تنظیمات طبیعیه

یعنی کلاب دارالخلافة الباهرة صانها الله عن الحدثان

